فصلنامه مطالعات *ملی*؛ ۱۵، سال چهارم، شماره ۱، ۱۳۸۲

بازنمایی مفهوم ایران در جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی

فریدون اللهیاری *

چکیده:

تشکیل نخستین دودمان شاهی در تاریخ ایران ـ مادها ـ زمینه‌ی پیدایش موجودیتی سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی را فراهم ساخت که بر پایه‌ی مؤلفه‌هایی اساسی چون، سرزمین ـ جغرافیا و حکومت استوار بود. این موجودیت در دوره‌ی ساسانی با نام ایران و ایرانشهر جلوه‌ای ویژه یافت. فروپاشی نظام ساسانی موجب شد که این موجودیت مستقل در کلیتی یکپارچه به نام دارالاسلام یا امت اسلامی ادغام گردد. تبیین نظریه سلطنت مبتنی بر اندیشه‌های ایرانی و رویکرد نخبگان و دیوان‌سالاران ایرانی به چنین تفکری فرازهای مهمی در فرایند چالش با خلافت پدید آورد؛ با این وجود سقوط خلافت عباسی و تشکیل حکومت ایلخانان فرصت ویژه‌ای برای بازپرداخت مفهوم ایران و ایرانشهر در دوران اسلامی به وجود آورد. مقاله‌ی حاضر به کوشش‌های یکی از نخبگان و دیوان‌سالاران ایرانی این دوره یعنی رشیدالدین فضل‌الله همدانی را براساس مطالب کتاب جامع‌التواریخ او مورد بررسی قرار می‌دهد.

کلید واژه‌ها: ایران‌زمین، ایرانشهر، هویت ایرانی، سنت‌های قبیله‌ای، فرهنگ سیاسی ایران، سلطنت، خلافت پادشاهی، نهاد شاهی

* دکتری تاریخ، عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

مقدمه

فروپاشی نظام ساسانی و پیروزی اعراب مسلمان، استقلال سیاسی ایرانشهر را به‌عنوان موجودیتی مستقل با پیشینه‌ی طولانی دچار زوال کرد و ایران زمین را به بخشی از قلمرو یک‌پارچه‌ای که دارالاسلام خوانده می‌شد تبدیل نمود. جامعه‌ی ایران در امت اسلامی که خلافت مهم‌ترین رکن پیوستگی و پایداری سیاسی آن بود، در آمیخت. اگرچه از این پس مهم‌ترین رگه‌های تداوم هویت ایرانی بر پایه‌ی مبانی فرهنگی و زبانی استوار بود. بروز چالش‌های اعتقادی و قومی در قلمرو اسلامی فرصتی برای تکاپوی ایرانیان در جهت بازسازی هویت و موجودیت ملی و وحدت سیاسی فراهم نمود. جریان ایرانی، تکاپوهای سیاسی مؤثری را در جهت تحقق این هدف از درون سازمان دیوانی حکومت‌های اسلامی آغاز کرد. تشکیل حکومت‌های نیمه مستقل ایرانی فرایند سیاسی پایداری را پدید آورد که در پی آن جریان ایرانی بازپردازی مفهوم ایران را در دوره‌ی فرمانروایان بیگانه ـ با فرهنگ و ملیت ایرانی ـ در چارچوب تبیین نظریه‌ی سلطنت بر پایه‌ی اندیشه‌ی شاهی ایران باستان پی‌گیری می‌کرد. بی‌تردید این رویکرد چالشی جدی با بنیادهای نظری و علمی خلافت داشت.

یورش مغولان، افزون بر پی‌آمدهای ناگواری که در ایران و سرزمین‌های اسلامی بر جای نهاد، سایه‌ی خلافت را نیز کوتاه کرد و تشکیل حکومت ایلخانی، زمینه‌ی تازه‌ای برای بازنمایی مفهوم ایران و اندیشه‌ی ایران پدید آورد. ایران و هویت ایرانی در پرتو تکاپوی نظری و کار سیاسی نخبگان و دیوان‌سالاران برجسته‌ی ایرانی در این دوره، سیمایی ویژه یافت. بررسی چگونگی بازنمایی مفهوم ایران و اندیشه‌ی ایرانی کاوش در نوشته‌های نویسندگان و نخبگان ایرانی دوره‌ی ایلخانی را ضروری می‌سازد. رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر و اندیشمند برجسته‌ی دوره‌ی ایلخانی که افزون بر نوشته‌های فراوان در حوزه‌های مختلف، نظریه‌پرداز حکومت ایلخانی در دوره‌ی سلاطین مسلمان مغول ایران به‌شمار می‌آید، از جایگاه ویژه‌ای در این جریان برخوردار است. مقاله‌ی حاضر در بررسی زمینه‌های بازنمایی

مفهوم ایران در دوره‌ی ایلخانی با تکیه بر کتاب ارزنده‌ی جامع‌التواریخ مهم‌ترین اثر رشیدالدین در قالب گفتارها و منطق بیان تاریخی نویسنده به شناسایی مفهوم ایران و ایران‌زمین و نهاد شاهی منطبق با فرهنگ ایرانی به‌عنوان مبنای هویت سیاسی ایرانی در سده‌های میانه می‌پردازد. از این‌رو در مقاله‌ی حاضر پس از مروری بر زندگی و شخصیت رشیدالدین، چگونگی تکوین و تبیین هویت ایرانی در تاریخ باستان و زمینه‌های تداوم ایرانشهر پس از سقوط ساسانیان و دوران اسلامی به بازنمایی مفهوم ایران و هویت ایرانی پس از هجوم مغول و تشکیل حکومت ایلخانی به چگونگی بازتاب مفهوم جغرافیایی ایران و اندیشه‌ی شاهی و نسبت آن با هویت سیاسی ایرانشهر در جامع‌التواریخ می‌پردازد.

زندگی و شخصیت رشیدالدین

رشیدالدین فضل‌الله همدانی اندیشمند، سیاستمدار، مورخ، طبیب، عالم دین‌شناس و وزیر مشهور عصر ایلخانی خود را «رشیدالدین فضل‌الله ابی‌الخیربن عالی الهمدانی» مشهور به «رشید طبیب همدانی» معرفی می‌کند (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱، پیش‌گفتار مصحح: ٦٧، رجب‌زاده، ۱۳۵۵: ۱۵).

پدرش ابی‌الخیر عمادالدوله، نیایش عالی ملقب به موفق‌الدوله و عموی پدرش رییس‌الدوله از اطبای یهودی بودند که همراه خواجه نصیرالدین طوسی تا نابودی اسماعیلیان به دست هلاکو در اَلَموت می‌زیستند. او اقامت آنها را در اَلَموت از روی اجبار می‌خواند و تسلیم خورشاه فرمانروای اسماعیلیان را به سفارش آنها و هواخواهی ایشان از هلاکو نسبت می‌دهد (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۹۸۵/۲). زمان تولد رشیدالدین مانند بسیاری دیگر از اندیشمندان و بزرگان ایرانی روشن نیست.

گزارش‌های مختلف سال تولد او را بین (٦٣٨ تا ٦٤٨ هـ .) روایت کرده‌اند (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱، پیش‌گفتار مصحح: ٦٧؛ رجب‌زاده، ۱۳۵۵: ۱۵). مرحوم مینوی سال ٦٤٨ هـ . را درست‌ترین تاریخ برای ولادت او می‌داند (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱، پیش‌گفتار مصحح: ٦٧). بدین روی او به هنگام اقامت پدرش در دربار اسماعیلیان متولد شد و در زمان فتح قلاع اسماعیلیه کودکی خردسال بود که همراه

پدرش به هلاکوخان پیوستند. بدین‌سان رشیدالدین از کودکی وارد دستگاه سیاسی مغول شد، او که حرفه‌ی خانوادگی‌اش، یعنی پزشکی را از پدر و خویشانش آموخته بود در زمان ایلخانی اباقا (۶۸۰-۶۶۳ هـ .) مورد توجه ویژه‌ی او قرار گرفت و در سلک طبیبان ایلخان درآمد(ناصرالدین منشی کرمانی، ۱۳۳۸: ۱۱۲؛ عقیلی، ۱۳٦٤: ۲۸۵ ؛ خواندمیر، ۱۳۱۷: ۳۱٦).

درباره‌ی احوال او در دوران کوتاه فرمانروایی احمد آگاهی روشنی در دست نیست، اما بر پایه‌ی گزارش‌های موجود در زمان ارغون (۶۹۰-۶۸۳ هـ .) مرتبه‌ی او ترقی یافت چنان‌که درباره‌ی مصالح امور پادشاهی و ممالک ایلخانی با او مشورت می‌شد (ناصرالدین منشی‌کرمانی، ۱۳۳۸: ۱۱۲؛ عقیلی، ۱۳٦٤: ۲۸۵ و خواندمیر، ۱۳۱۷: ۳۱٦). بر پایه‌ی نامه‌ای از مکاتبات رشیدی در این دوره او از سوی ارغون به سفارت هند برای نمایاندن عظمت ایلخانان و وادار ساختن فرمانروایان هند به اطاعت از ایلخان و پرداخت خراج فرستاده شد (رشیدالدین، ۱۹٤۵: ۱٦۱). اگرچه در زمان ایلخانی گیخاتو (۶۹٤-۶۹۰ هـ .) پیشنهاد وزارت او را نپذیرفت اما چون به سبب طبیبی و ندیمی ایلخان مرتبه‌ای بلند داشت، در امور ملک نیز تدبیر می‌کرد (ناصرالدین منشی‌کرمانی، ۱۳۳۸: ۱۱۲؛ عقیلی، ۱۳٦٤: ۲۸۵؛ خواندمیر،۱۳۱۷: ۳۱٦).

رشیدالدین در زمان فرمانروایی سلطان مسلمان غازان (۷۰۳-۶۹٤هـ .) جایگاه مهمی در دربار ایلخانی به دست آورد. او از آغاز پادشاهی غازان در زمره‌ی مشاوران عالی سلطان در آمد. پس از قتل صدرالدین زنجانی در سال ٦۹۷ هـ . به دستور غازان رشیدالدین در مقام وزارت به عنوان نظریه‌پرداز و معمار دوره‌ی جدید تاریخ ایلخانی که دوران فرمانروایی ایلخانان مسلمان بود، نقش مهمی در تکاپوهای جریان ایرانی به دست آورد.

بررسی عملکرد و اقدامات مهم خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در دوره‌ی ایلخانی از جنبه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، مذهبی و فرهنگی حایزاهمیت است. بی‌تردید راهنمایی غازان به اقداماتی که تحت عنوان اصلاحات غازان مصالح پادشاهی را در آسودگی رعیت جست‌وجو می‌کرد حاصل تکاپوهای نظری و عملی رشیدالدین و دیگر عناصر ایرانی با نفوذ در دستگاه حکومت ایلخانی، بر پایه‌ی

شیوه‌های پادشاهی و اندیشه‌ی حکومت ایرانی است. بیهوده نیست که بسیاری اصلاحاتِ غازان را حاصل تدبیر و اندیشه وزیرخردمند ایلخانی خواجه رشیدالدینَ می‌دانند (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۱۰۲ و ۱۰۳). علاوه بر اقدامات ویژه‌ی رشیدالدین در پایه‌گذاری ابواب‌البر و بنیادهای عام‌المنفعه، مراکز فرهنگی، موقوفات و امور دینی و به‌ویژه تألیفات ارزشمند، او را وزیری خردمند و شخصیتی بی‌نظیر در تاریخ ایران می‌نمایاند.

بی‌تردید پس از خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر و اندیشمند بزرگ عصر سلجوقی که توانست یکپارچگی سیاسی ایرانشهر را در پرتو سامان‌دهی ساختار حکومت سلجوقی برپایه‌ی شیوه‌های مُلک‌داری ایرانی تجدید کند، رشیدالدین فضل‌الله همدانی گرانقدرترین وزیر و کارگزار اندیشمند ایرانی است که با تکاپوهای نظری و عملی در دوران چیرگی مغولان به کوشش شایسته در این باره مبادرت کرد. او همانند نظام‌الملک، علاوه بر اینکه کارنامه‌ی عملی درخشانی را در دوران حیات سیاسی خود برجای نهاد با خلق آثار ارزشمندی در زمینه‌های تاریخ، فلسفه، پزشکی و غیره جایگاه مهمی در تاریخ فرهنگ و اندیشه‌ی ایرانی به دست آورد.

در میان آثار متنوع خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، کتاب بزرگ جامع‌التواریخ که از ارزنده‌ترین و نفیس‌ترین تألیفات تاریخی عالَم در سده‌های میانه به‌شمار می‌آید، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. شاید مهم‌ترین وجوه اندیشه و نظریات این وزیر برجسته‌ی دوره‌ی ایلخانی را می‌توان در جامع‌التواریخ و مکاتبات برجای مانده از او یافت.

بنابراین، مقاله‌ی حاضر با جست‌وجو در متن جامع‌التواریخ به شناسایی مفهوم ایران و اندیشه‌ی ایرانی به‌عنوان یکی از وجوه مهم اندیشه و نگرش رشیدالدین می‌پردازد. بی‌تردید بازنمایی مفهوم ایرانشهر در جامع‌التواریخ، مستلزم مروری بر تکوین و تداوم هویت و مفهوم ایرانی در دوره‌ی باستان و دوران اسلامی تا تشکیل حکومت ایلخانی است.

تکوین و تبیین هویت ایرانی در تاریخ باستان

ایران به‌عنوان موجودیتی سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی با هویت و مشخصه‌های ویژه‌ی فرهنگی و مدنی است که در ژرفای هزاره‌ها، موجودیت آن با فراز و فرودهای بسیاری روبه‌رو شده است. در بررسی چگونگی تکوین موجودیت ایرانی و تبیین آن همانند مفاهیمی نوین چون «ملت» که با مفهوم جدید از سده‌های اخیر در فرهنگ سیاسی و اجتماعی متداول شد، باید به مؤلفه‌هایی اساسی، مانند سرزمین، مردم و حکومت توجه نمود.

منظور از سرزمین در این تعریف، بستر اصلی تکاپوهای تاریخی جامعه‌ی ایرانی است. بی‌تردید با معیارهای فرهنگی، پرتو نفوذ و گستره‌ی فرهنگ ایرانی را باید در سرزمین‌ها و حوزه‌هایی فراتر از قلمرو سیاسی و جغرافیایی ایران در تاریخ جست‌وجو کرد. به لحاظ سیاسی نیز با توجه به موقعیت ویژه و استراتژیک ایران در جغرافیای جهان و کشمکش‌های همیشگی نمی‌توان قلمرو مشخص و ثابتی را برای ایران تعیین نمود. در دوره‌های مختلف تاریخی، حوزه‌ی نفوذ حکومت‌های ایرانی به سبب ناپایداری مرزها دستخوش تغییر بوده است. اگرچه بسیاری، حوزه‌ی اصلی تکاپوهای تاریخی جامعه‌ی ایرانی را قلمرو طبیعی فلات ایران می‌شناسند (شعبانی، ۱۳۷٤: ۸ و ۹)، اما با کمی تسامح بر پایه‌ی میانگین معیارهای فرهنگی، مدنی، سیاسی و اجتماعی و طبیعی می‌توان فلات ایران و برخی نواحی پَستِ کناره‌های شمالی و غربی آن به‌عنوان قلمرو تاریخیِ ایرانشهر قلمداد کرد.

این سرزمین بستر تکاپوهای تاریخی جامعه‌ی ایَرانی است که جمعیت اصلی آن را آریایی‌های مهاجری تشکیل می‌دادند که بین هزاره‌های سوم تا اول قَ.م. به‌صورت پراکنده و تدریجی به این سرزمین وارد شدند و بر اقوام کهن و ساکنان آغازین به تدریج برتری یافتند. بی‌تردید جدایی ایرانیان اصیل آریایی‌های مهاجر کهَ در یکی از مهاجرت‌های بزرگ تاریخی در اوراسیا پرَاکنده شدند ناشی از پاره‌ای تفاوت‌ها بود. بنابراین با وجود مهاجرت تدریجی و پراکنده‌ی آریایی‌ها به سوی ایران، برخی مشترکات مهم فرهنگی، اعتقادی، اجتماعی و معیشتی در کنار عوامل

دیگر زیرساخت‌های اصلی انسجام شاخه‌ی ایرانی و شکل‌گیری موجودیت و هویت ایرانی در این سرزمین بود.

ضرورت‌های تاریخی، الگوپذیری از پایگاه‌های مدنی کهنِ سرزمین ایران و تمدن‌های همجوار بر پایه‌ی زمینه‌های موجود به تشکیل حکَومت ماد انجامید. تشکیل حکومت ماد در بررسی تکوین موجودیت و هویت ایرانی نقطه‌ی عطفی است در تاریخی که بر پایه سرزمین، مردم و حکومت، موجودیت نوظهوری را آشکار ساخت که پیش‌تر شاید فاقد هرگونه آگاهی اجتماعی فراتر از ساختارهای قبیله‌ای بود.

مطالعه و بررسیِ متون تاریخی و تعمق در فرهنگ سیاسی ایرانی نشان می‌دهد که هویت ایرانی کهَ برپایه‌ی نهادِ شاهی، بنیاد و موجودیتی سیاسی یافته بود، دارای پیشینه‌ای دورتر از تشکیل دودمان شاهی است. در متون و روایات اساطیری، مدنیت جامعه‌ی ایرانی با شکل‌گیری نهاد شاهی آغاز شد(بیرونی، ۱۳۲۱: ۲۵). جلیل دوستخواه با استناد به مفهوم فر ایرانی در زامیاد یشت و سرزمینی که به‌عنوان قلمرو ایرانی و آریایی داریوش اول در کتیبه‌ی تخت جمشید بیان می‌شود به پیشینه‌ی هویت ایرانی به‌عنوان واقعیتی در اساطیر و تاریخ کهن ایران می‌پردازد (دوستخواه, ۱۳۷۳: ۵۱۲).

با این وجود، اغلب، مفهوم ایران و ایرانشهر را از مفاهیمی می‌دانند که ساسانیان در قرن سوم میلادی ترویج کردند. جراردو نولی در تحقیق ارزشمندی که در سال ۱۹۸۹ میلادی در ایتالیا در این باره انجام داده معتقد است:

> ***مفهوم ایران به‌عنوان یک تفکر سیاسی و مذهبی عملاً در قرن سوم پدیدار شد و در عهد ساسانیان اشاعه یافت و بعد از انقراض امپراتوری آنان نیز جزو اصلی میراث باستانی گردید که برای قرن‌ها اذهان دانشمندان و شعرا را مجذوب خود کرد*(فرای، ۱۳۷۳: ٤۳۳).**

ایرانشهر در دوران اسلامی

پس از ضعف و انحطاط نظام سیاسی ساسانی، حمله‌ی اعرابِ مسلمان چون تندبادی طومار استقلال و هویت سیاسی ایرانشهر را درنوردید. پس از قتل یزدگرد سوم (۶۵۱-۶۳۲ م)، آخرین شهریار ساسانی به دست آسیابانی در مرو به سال ۳۱ هـ . (۲-۶۵۱ میلادی)، ایرانشهر جزیی از واحد سیاسی و جغرافیایی بزرگتری به نام دارالاسلام یا قلمرو اسلامی شد و ایرانیان مسلمان نیز بر پایه اعتقادی که داشتند در واحد اجتماعی بزرگی به نام امت اسلامی که فراتر از حدود سیاسی، جغرافیایی و قبیله‌ای بود قرار گرفتند (لمبتون، ۱۳۷۲: ۵۳).

پس از رحلت پیامبر(ص) رهبری و ریاست امت اسلامی را خلفایی به دست گرفتند که ایشان را «خلیفه رسول‌الله» خطاب می‌کردند. اگرچه هویت ایرانی بر پایه مبانیِ فرهنگی و زبانی در دوران اسلامی تداوم داشت، اما با از میان رفتن استقلال سیاسی و قدرت نظامی ایرانشهر، ایرانیان از تکاپو برای حفظ هویت ملی و وحدت سیاسی خود بازننشستند. عناصر ایرانی از طریق حضور در سازمان اداری و دیوان‌سالاریِ نوپای اسلامی به احیای نهادهای کهن در نظام سیاسی نوین پرداختند و با وجود فَراز و فرودهای بسیاری که پشت سرنهادند، خاندان‌های کهن ایرانی زمینه‌های بروز افکار و اندیشه‌های ایرانی را در عرصه‌های مختلفِ حیاتِ دورانِ اسلامی فراهم ساختند.

با این وجود مهم‌ترین کوشش در جهت استقلال سیاسیِ ایرانشهر از طریق تجزیه‌ی قلمرو سیاسی خلافت پی‌گیری شد. اگرچه وحدت فکَری و یک‌پارچگیِ سیاسیِ امت اسلامی، پیش‌تر با پیدایش فرقه‌ها و نحله‌های مذهبی و سیاسی و شکل‌گیری برخی حکومت‌های مستقل در قلمرو اسلامی از میان رفته بود، اما این فرایند در تاریخ ایران با شکل‌گیری امارت طاهریان در اوان سده‌ی سوم هجری در خراسان آغاز شد. این اقدام شروع فرایندی سیاسی بود که اضمحلال تدریجی نفوذ عباسیان در ایران و بازخیزی فرهنگی ملی و احیای سیاسی ایران را در پی داشت. سیدجواد طباطبایی درباره‌ی این ویژگیِ فرمانروایی طاهریان می‌نویسد:

از ویژگی‌های فرمانروایی آنان در ارتباط با دستگاه خلافت آن بود که به رغم خواست خلفا، نخستین حکومت موروثی را در بازگشت به اندیشه‌ی شاهی در ایران باستان و در مخالفت با اصول حکومتی اسلام ایجاد کردند(طباطبایی، ۱۳۷۵: ۹۲).

این جریان به وسیله‌ی حکومت‌های ایرانیِ صفاریان و سامانیان تداوم یافت. پس از علویان شیعی که در کرانه‌های جنوبی دریای مازندران شکل گرفت و برخلاف امرای شرقیِ ایران به سبب شکاف اعتقادی، جریان آشتی‌ناپذیر و بنیان برافکنی را در برابر خلافت پدیدار ساخت، حکومت‌های ایرانیِ زیاریان و آل بویه شکل گرفت که رویکرد پررنگ‌تری به اندیشه‌ی ایرانی و احیایِ شاهی و سلطنت ایرانی نشان دادند. بنابراین، فرایند تجزیه‌ی قلمرو خلافت در ایرانشهر با رویکرد به اندیشه‌ی پادشاهی ایران باستان و در چالش با نظریه‌ی خلافت تداوم یافت.

به نظر می‌رسد در این فرایند مهم‌ترین عامل بازسازی مجدد ایرانشهر و هویت و موجودیت سیاسی آن در پرتو شکل‌گیری حکومتی مبتنی بر نظریه‌ی ایرانی، ممکن تصور می‌شد. پس از فرمانروایی نه چندان پایدار خاندان‌های ایرانی و علویان شیعه در ایران، حکومت‌های ترک‌نژاد غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی فرمانروایی بر بخش مهمی از ایرانشهر را بر عهده گرفتند. سلجوقیان تقریباً برای نخستین بار موفق به یک‌پارچه‌سازیِ ایرانشهر گردیدند. به سبب نیاز به عناصر دیوان‌سالاری در این حکومت‌ها نیز رویکرد به فرهنگ و اندیشه‌ی ایرانی به خوبی به چشم می‌خورد.

رویکرد به اندیشه‌ی ایرانشهری و نظریه‌ی سلطنت در دوره‌ی سلجوقی و خوارزمشاهی در چالش با نظریه‌ی خلافت و سنت‌های قبیله‌ای کوششی مؤثر از سوی عناصر ایرانی برای تحکیم یک‌پارچگیِ ایرانشهر و بازسازی نهاد شاهی متناسب با ساختار سیاسی آن را نشان می‌دهد. هرچند به جای خسروان ساسانی در این دوره رؤسای قبیله‌ای ترک‌نژاد تکیه زده بودند.

بازنمایی مفهوم ایران در جامع‌التواریخ

سیل ویرانگر هجوم مغول که از سال (٦١٦ هـ .) با کشتارها و ویرانگری‌های بسیار آغاز شد و بخش مهمی از سرزمین‌های ایرانی و اسلامی آسیای غربی را درنوردید، پس از مرگ چنگیز نیز به وسیله‌ی جانشینان او برای نابودی کامل کانون‌های مقاومت در ایران و قلمرو اسلامی که پیرامون نهادهای سیاسی و مذهبی سلطنت خوارزمشاهی و فرمانروایی اسماعیلیان در ایران و خلافت عباسی در بغداد شکل گرفته بود پی‌گیری شد.

اگرچه با مرگ سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه (٦٢٨ هـ .) کار نهاد سلطنت خوارزمشاهی پایان پذیرفت، اما سرانجام دربار مرکزی مغول در آغاز نیمه‌ی دوم سده‌ی هفتم هجری در دوران فرمانروایی منگوقاآن (٦٥٧-٦٥١ هـ .) فرزند تولوی و نواده‌ی چنگیز با اعزام برادرش هلاکو به فرماندهی سپاهی سنگین موفق به نابودی اسماعیلیان و خلافت بغداد گردید. هلاکو پس از پیروزی بر اسماعیلیان و خلافت عباسی، بر ایران (به جز سواحل دریای مازندران)، آسیای صغیر و بین‌النهرین مسلط گردید. مقارن لشکرکشی به شام نیز سپاهیان هلاکو بر نواحی شمالی بین‌النهرین مسلط شدند. شکست جالوت وسعت نهایی قلمرو غربی ایلخانان را با وجود تغییرات جزیی و مقطعی مشخص کرد. علاوه بر ملوک و امرای محلی حکومت‌های قلمرو اصلی ایران، شروان، گرجستان، ارمنستان و آسیای صغیر نیز تابعیت او را پذیرفتند. قلمرو سیاسی هلاکو یادآور قلمرو پهناور حکومت‌های ایران پیش از اسلام است و بستر حکمرانی هلاکو و جانشینانش قلمرو جغرافیایی حکومت‌های باستانی ایران بود.

انطباق حوزه‌ی حکمرانی ایلخانان با قلمرو سیاسی حکومت‌های ایرانی پیش از اسلام اهمیت و مفهوم قابل تأملی در تاریخ ایران دارد. این مفهوم با توجه به اهمیت وحدت سیاسی ایران پس از سقوط نهاد خلافت و زمینه‌های تکامل هویت سیاسی و فرهنگی ایران قابل درک است. یکی از مهم‌ترین پیامدهای تهاجم هلاکو به سوی سرزمین‌های اسلامی، فروپاشی خلافت بغداد بود. اگرچه تحلیل براندازی خلافت عباسیان و بازتاب اثرات آن به گونه‌های مختلف در جامعه‌ی ایرانی و جهان اسلام در ارتباط با مغولان و ایلخانان انعکاس یافت، اما یکی از جنبه‌های مهم آن

فراهم شدن زمینه استقلال سیاسی ایران در پرتو فرمانروایی ایلخانان بود که نخبگان ایرانی می‌کوشیدند آنها را در سیمای پادشاهان آرمانی و باستانی معرفی کنند.

سقوط بغداد و پایان نظری و عملی خلافت در ایران، فرصت ویژه‌ای برای بروز نظریه‌ی پادشاهی آرمانی ایران بود که رویکرد بدان در این دوره در جهت استقلال سیاسی ایران حیاتی بود. این مهم که به وسیله‌ی عناصر نخبه و دیوان‌سالار ایرانی پی‌گیری می‌شد، بروز مجددِ نهادِ شاهی و پادشاهی منطبق با فرهنگ سیاسی ایران و طرح مجددِ مفهوم موجودیتِ ایران و ایرانشهر را پی‌می‌گرفت. پاره‌ای از محققین تاریخ ایران در سده‌های میانه و تاریخ مغول مانند «ب .جی. فراگنر ود. کرالسکی» با ردگیری مفهوم سیاسی واژه‌ی ایران نقش مهمی برای دوره‌ی مغولان و حکومت ایلخانی در پایه‌گذاری فرایندی که بین سده‌های چهاردهم تا نوزدهم میلادی به شکل‌گیری هویت ملی ایرانی انجامید، قایل هستند (میر، ۱۳۷۳: ۵۵۸ و ۵۵۹).

بی‌تردید مهم‌ترین منبع دوره‌ی ایلخانی که به بیان و بازنمایی چنین مفاهیمی پرداخت، جامع‌التواریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی است که پس از جهانگشای جوینی نگارش یافت و به تعبیری می‌توان آن را به‌عنوان تاریخی عمومی، نخستین تبیین رسمی تاریخ ایران دوره‌ی ایلخانی شمرد. بنابراین، پندار نخبگان ایرانی را درباره‌ی زمینه‌های تازه‌ای که با تشکیل حکومت ایلخانی بروز یافته بود، در جامع‌التواریخ می‌توان یافت. جامع‌التواریخ رشیدالدین به‌عنوان تاریخی عمومی، ضمن تبیین موقعیت و جایگاه تاریخی مغولان و ایلخانان در تاریخ جهان و ترکیب گذشته‌ی تاریخی و اساطیری متون اسلامی، ایرانی و مغولی به گونه‌ای، نخستین اقدام مهم در بازسازی روند و جریان تاریخ ایران در دوره‌ی بحرانی سده‌ی هفتم و هشتم هجری قمری است. این کتاب علاوه بر اینکه به‌عنوان کوششی مهم در تبیین تاریخ جهان، اقدامی بی‌نظیر در تاریخ‌نگاری ایرانی و اسلامی را نشان می‌دهد، مهم‌ترین سرچشمه‌ی تاریخ مغول و اساطیر قومی ایشان نیز به‌شمار می‌آید که به زبان فارسی نگارش یافته است.

نکته قابل توجه در این مقاله بازنمایی مفهوم ایرانشهر به‌عنوان قلمرو حکومت ایلخانی در جامع‌التواریخ است. بی‌تردید پرداخت چنین مفهومی با توجه به تقدم

جامع‌التواریخ بر دیگر تواریخ مدون دوره‌ی ایلخانی که به تبیین تاریخ این دوره پرداخته‌اند، جایگاه مهمی برای این کتاب ارزشمند تاریخی فراهم می‌سازد، تقریباً عمده‌ی مورخان دوره‌ی ایلخانی، پس از رشیدالدّین ـ به جز وصاف الحضره‌ی شیرازی که تقریباً همزمان با او به نگارش اثر تاریخی خود پرداخت ـ بر پایه‌ی اطلاعات او به تبیین تاریخ دوره‌ی ایلخانی یا به‌عنوان تکمله به نگارش ذیل جامع‌التواریخ یا ادامه آن پرداخته‌اند. بنابراین شناسایی تصور و پندار ایرانی و هویت سیاسی ایرانی، در دوره‌ی ایلخانی که مورد توجه محققین تاریخ ایران سده‌های میانه قرار گرفته است در جامع‌التواریخ قابل بررسی است. رشیدالدین در گزارش لشکرکشی هلاکو به سوی غرب می‌نویسد:

«هلاکوخان را جهت ولایات غربی ایران زمین و شام و مصر و روم و ارمن معین گردانید ... »(رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۹۷٤/۲).

بررسی حوزه‌ی مأموریت و لشکرکشی هلاکو در ایران و ذکر ملوک قلمرو ایرانی که به محض عبور هلاکو از جیحون جهت اظهار وفاداری نزد او رفتند و تابعیت او را پذیرفتند و پیشرفت‌های نظامی او تا فتح بین‌النهرین و بغداد نشان می‌دهد که منظور رشیدالدین از ایران و ایران‌زمین قلمروی معادل قلمرو حکومت‌های باستانی ایران است که بخش اصلی آن را سرزمین‌های بین هرات تا فرات تشکیل می‌داد و مناطقی فراتر از آن را که در مأموریت هلاکو مشخص شده بود با ذکر نام بیان می‌کند که شاید یادآور سرزمین‌های انیرانی قلمرو پادشاهان باستانی ایران باشد.

به هر روی ایران و ایران‌زمین در بخش‌های باقیمانده‌ی جامع‌التواریخ جلوه‌ی ویژه‌ای دارد. احتمالاً باید مجلد سوم جامع‌التواریخ که در باب مسالک و ممالک تدوین شده است، جغرافیایی ایران‌مدار باشد. پاره‌ای براساس بستگی‌های حمدالله مستوفی مورخ و جغرافیانویس سده‌ی هشتم هـ . با رشیدالدین که او را «مخدوم سعید شهید» می‌خواند،(حمدالله مستوفی، ۱۳٦٤: ٥٦۲) او را در تألیفات تاریخی و جغرافیایی پیرو رشیدالدین و جامع‌التواریخ می‌دانند. اگرچه فقدان جلد سوم جامع‌التواریخ که به مسالک و ممالک مربوط است مانع بررسی و مقایسه‌ی محتوای

«نزهت القلوب» با بخش جغرافیایی اثر رشیدالدین است، اما شاید با توجه به بستگی‌های حمدالله مستوفی با رشیدالدین، «نزهت القلوب» بر پایه‌ی شیوه و اسلوب بخش جغرافیایی «جامع‌التواریخ»، به‌عنوان نخستین متن موجود جغرافیایی به زبان فارسی باشد که در دوران اسلامی به جغرافیای ایرانشهر می‌پردازد. بدین روی، رشیدالدین در تبیین تاریخ ایلخانی بستر فرمانروایی ایلخانان را ایران‌زمین می‌خواند و در جامع‌التواریخ ایران به‌عنوان موجودیتی جغرافیایی نمود می‌یابد. او ایران را «خلاصه‌ی معموره جهان» (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱۳۰٤/۲) و «بیضه و واسطه‌ی اقالیم و خلاصه‌ی روی زمین» (القاشانی، ۱۳٤۸: ۲ و ۳) و مردم و خلایق ایران را «ودایع الوهیت»(رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱۳۰٤/۲) می‌خواند.

شاید این تعبیر بی‌شباهت با فر ایرانی و فرهمندی همه‌ی ایرانیان در فرهنگ باستانی نباشد(مجتبائی، ۱۳۵۲: ۹۲ و ۹۳). با رویکرد به شبیه‌سازی تاریخی و اساطیری در برابر ایران‌زمین مفهوم توران و تورانیان نیز به کار می‌رود و اگرچه در آغاز، عنوان توران برای سرزمین‌های ترک و مغول‌نشین شمال شرقی و شرق به‌عنوان خاستگاه ایلخانان به کار می‌رود اما به تدریج در تعارضات ایلخانان ایران و دشمنان جغتایی نوعی شبیه‌سازی با دشمنی‌های ایران و توران اساطیری را نمودار می‌سازد (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۹۷٦/۲ و ۱۰۲۹).

بازتاب اندیشه‌ی شاهی و هویت سیاسی ایرانشهر در جامع‌التواریخ

آن‌گونه که پیش‌تر اشاره شد بنیاد هویت و موجودیت سیاسی در ایران باستان بر پایه‌ی نهاد شاهی شکل گرفت. در دوران اسلامی نیز پس از استیلای ایلخانان مغول بر ایران‌زمین، فرمانروایان مغولی در سیمای پادشاه آرمانی در فرهنگ سیاسی ایران معرفی شدند. بنابراین نظریه‌ی سلطنت که در فرایندی تدریجی در دوران اسلامی تبیین نظری و بروز عملی آن امکان می‌یافت در دوره‌ی ایلخانی با سقوط خلافت و یک‌پارچگی ایرانشهر به‌عنوان بستر فرمانروایی ایلخانان فرصت بروز ویژه‌ای یافت.

رویکرد به این مفهوم که اساس یک نظام اندیشه‌ای با چارچوب تبیین شده در فرهنگ سیاسی و تاریخ اندیشه‌ی سیاسی ایران بود، در چالش با نظریه‌ی خلافت

که پس از سقوط بغداد در قاهره تجدید شده بود و سنت‌های سیاسی مغول که ایلخانان را سلسله مراتب سیاسی امپراتوری جهانی مغول تابع قاآن دربَار مرکزی معرفی می‌کرد، نقش مهمی در بازنمایی مفهوم سیاسی ایرانشهر و تجدید حیات و موجودیت مستقل آن در این دوره داشت. رشیدالدین که جامع‌التواریخ را در دوره سلاطین مسلمان و مستقل مغول تدوین کرد، در تبیین تاریخ ایلخانی تا جلوس غازان خان (۷۰۳-٦٩٤ هـ .) به زمینه‌های تحقق این هدف در فرایند تاریخ دوران ایلخانی با دقت پرداخته است.

اگرچه در ابتدا هلاکو بر پایه‌ی تصمیم قوریلتای (٦٥١ هـ .)؛ دربار مرکزی مغول، مأموریت فتح ایران و بلاد غربی را یافت، اما پس از انجام این مأموریت مهم و تسلط بر ایران‌زمین و پاره‌ای نواحیِ پیرامون، نوعی فرمانروایی دودمانی در این قلمرو پدید آورد. رشیدالدین در تبیین و توجیه این رویداد مهم تاریخی می‌نویسد:

> *هر چند منگوقاآن را در خاطر مصور و مقرر بود که هولاکو خان با لشکرها که به وی داده و همواره در ممالک ایران‌زمین پادشاه و متمکن باشد و این ملک بر وی و اوروغ نامدار وی بر وجهی که هست مقرر و مسلم بود لیکن ظاهراً فرمود که چون این مهمات را ساخته باشی با مخیم اصلی معاودت نمایی*(رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۹۷۲/۲).

بدین روی منگوقاآن در کنار دیگر اهداف مهم سیاسی و نظامی با انگیزه‌ی سامان‌دهیِ امور ایران، هلاکو را مأمور فتح بلاد غربی ساخت. بر همین پایه نیز به هنگام اعزَام برادَر به سوی ایران، او را درباره‌ی چگونگی رفتار با رعایا و عمارت ممالک مفتوحه نیز سفارش کرد. رشیدالدین در تبیین این مأموریتِ مهم که با حمایت و نظر قاآن به تشکیل حکومت ایلخانی انجامید، رویکردی ویژه به پاره‌ای مشخصه‌های مهم پادشاهی در فرهنگ ایرانی دارد؛ فرهمندی، دادگری، جهان‌داری و رعیت‌داری، مهم‌ترین مشخصه‌های پادشاهِ مورد عنایت خداوند بودند. در گفتارهای او درباره‌ی ایلخانان غیرمسلمان مغول که پیوندی رسمی با دربار مرکزی داشتند، تکاپوی جدی در تحولِ مفهومی و کارکردیِ منصبِ ایلخانی به پادشاهی و سلطنت مشاهده می‌شود.

با وجود تعابیر مختلف درباره‌ی مفهوم ایلخان، مورخان این عنوان را اصطلاحی مبین نسبت فرمانروایان مغول در ایران با دربار مرکزی قاآن، به مفهوم مطیع و تابعِ خان می‌شناسند (زریاَب خویی، ١٣٦٦: ٤٢). رشیدالدین درباره‌ی ویژگی‌ها و مشخصه‌های پادشاهانه هلاکو اشارات مهمی دارد.

او درباره‌ی انگیزه‌ی انتخاب هلاکو برای مأموریت به ایران می‌نویسد:

«قاآن از شمایل برادر خویش هلاکوخان مخایل جهانداری مشاهده می‌کرد و از عزایم او مراکم جهانگیری تفرس می‌نمود» (رشیدالدین، ١٣٧٣: ٩٧٤/٢).

اگرچه این روایت، تکرار گفتار جوینی درباره‌ی هلاکوخان است که نمایان بودنِ جهان‌داری و جهان‌گیری در سیمای هلاکو را به‌عنوان نمادهای فرهمندی در چهرهَی او بیان می‌کند،(جوینی، ١٣٧٠: ٩٠/٣) در تعبیری آشکار نیز می‌نویسد:

«برادر خردتر خویش هولاکوخان را که آثار جهانگیری و فر پادشاهی و بختیاری از ناحیه او مشاهده می‌کرد ...»(رشیدالدین، ١٣٧٣: ٨٤٨/٢).

به روشنی به فرهی به‌عنوان یکی از ویژگی‌های اساسی پادشاه در فرهنگ سیاسی ایران اشاره دارد. بنابراین، با وجود پاره‌ای تعارضات مانند مفهوم ایلخان در سنت‌های قبیله‌ایِ مغول، و بستگی سیاسی و رسمی آن با دربار مرکزی، در دوران ایلخانان بودایی، رشیدالدین در تبیین و بازنمایی مفهوم ایرانشهرِ دوران ایلخانی، ایشان را در سیمای پادشاهانه معرفی می‌کند. اما تحول اساسی دَر این مفهوم، در دوران سلاطین مسلمان مغول محقق شد. اگرچه احمد تگودار (٦٨٣-٦٨٠ هـ .) در چالش عناصر ایرانیِ مسلمان و مغولی در ساختار حکومت ایلخانی، با حمایت عناصر ایرانی به قدَرت رسید و او را مانند پادشاهان مسلمانِ ایران سلطان خواندند(رشیدالدین، ١٣٧٣: ١١٢٦/٢).

اما تحول اساسی، پس از روی کار آمدن غازان (٧٠٣-٦٩٤ هـ .)؛ مخدومِ رشیدالدین، که آغاز تدوین جامع‌التواریخ به دستور او بود، روی داد. شاید یکی از انگیزه‌های مهم نادیده‌انگاری تکاپوهای پیش از غازان در منابع دوره ایلخانی و حتی کم‌رنگ جلوه یافتن آن در جامع‌التواریخ بدین سبب بود که اهمیت اقدام غازان حفظ شود و از سوی دیگر این خاطره نیز زدوده شود که تکاپوهایی که در

دوران غازان به نتیجه رسید، در دوره احمد با دشمنی جدی پدر غازان و هواداران مغولی او روبه‌رو شد. با این حال تعمق در نامه‌ی احمد تگودار به سلطان مملوک، به خوبی رویکرد او به مبنای الهی سلطنت و پادشاهی در فرهنگ سیاسی ایرانی را در چالش با نظریه‌ی خلافت ـ با توجه به تجدید خلافت عباسی در قاهره ـ و سنت‌های مغولی و برتری قاآن نشان می‌دهد (ابن عبری، ۱۳٦٤: ۳۸٤).

بر پایه‌ی آنچه گفته شد، ایلخانان ایران تا زمان فرمانروایی غازان پیوند نزدیکی با قاآن‌های دربار مرکزی داشتند. پس از مرگ منگوقاآن (٦٥٧–٦٤٨ هـ .)، برادرش قوبلای قاآن (٦٩٣–٦٥٨ هـ .) فاتح چین و سرزمین‌های جنوب و شرق مغولستان، بر تختِ خانی نشست. او از مقتدرترین قاآن‌های مغولی چین بود. ایلخانان مغولی ایران با انگیزه‌های گوناگون و به سبب پیوند خانوادگی با خان بزرگ همواره احترام او را رعایت می‌کردند. به گزارش رشیدالدین پس از این‌که شاهزادگان و امرا در قوریلتای جانشین هلاکو، جلوس اباقا را بر تخت ایلخانی پیشنهادکردند، اباقا گفت:

«آقای من قوبیلدی قاآن است بی‌فرمان او چگونه توان نشست»
(رشیدالدبین، ۱۳۷۳: ۱۰۵۹/۲).

و به گزارش همین نویسنده:

«هرچند والی تاج و تخت بود تا گاه وصول ایلچیان از حضرت قوبیلدی قاآن و آوردن یرلیغ به نام او بر صندلی نشستی و حکم کردی»
(رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱۰٦۰/۲).

به هر روی، در سکه‌ها، نوشته‌های دیوانی و نجومی و برخی دیگر، برتری و تفوق قاآن را بر ایلخان نشان می‌دهند(رابی[1]، ۱۹۹٤؛ ۱۸۲ و ۱۸۳). خواجه نصیرالدین طوسی در «تنسوخ نامه‌ی ایلخانی» برای منگو عنوان «پادشاه جهان قاآن» را به کار می‌برد و در برابر آن نیز هلاکو را پادشاه جهان می‌خواند و با محدود کردن عنوان پادشاهیِ جهان به قسمت اصلی جهان؛ یعنی ایران، قدرت هلاکو را در برابر گستره‌ی وسیع‌ترِ قدرت قاآن محدود می‌سازد (ص ۱۸۲).

1- Raby

بنابراین، این پیوند تا دوران روی کار آمدن سلطان مسلمان غازان تداوم داشت، اما قوبیلدی قاآن به سال ٦٩٣ هـ ؛ یعنی مقارن با ناآرامی‌های پایانی دوران ایلخانی گیخاتو درگذشت. پس از مرگ قوبیلدی قاآن و جلوس سلطانِ مسلمان غازان برتخت ایلخانی، پیوندهای گذشته‌ی ایلخانان و دربار مرکزی از هم گسیخت. از این پس شاید تأیید فرمانروایی غازان؛ که مدعی سلطنت اسلامی بود از سوی تیمور قاآن (٧٠٦-٦٩٤ هـ.) بودایی، فاقد ارزش بود(اشپولر، ١٣٧٤: ٢٦٩ و ٢٧٠).

بدین روی، از زمان فرمانروایی غازان، وابستگی ایلخانان ایران به قاآن‌های دربار مرکزی پایان پذیرفت. عناوین و القاب «سلطان مسلمان» در نامه‌ها، فرامین و سکه‌ها هیچ نشانه‌ای از وابستگی به قاآن چین و پذیرش برتری او در جامعه‌ی جهانی مغول را نشان نمی‌دهد (مرتضوی، ١٣٧٠: ٦٩؛ اشپولر، ١٣٧٤: ٢٧٠ و ٢٧٢). رشیدالدین در به کار بردن عنوان «پادشاه جهان» برای غازان و جانشین او اولجایتو هیچ توجهی به بیان برتری قاآن بر پایه سنت‌های سیاسی امپراتوری جهانیِ مغول ندارد. اگرچه به برآمدن غازان بر تخت شاهنشاهی در ممالک ایرانَ زمین «که خلاصه معموره‌ی جهان است» اشاره می‌کند ولی سپس او را «پادشاه جهان، سلطان سلاطین زمان» می‌خواند (رشیدالدین، ١٣٧٣: ٢٨/١).

بدین روی، این دگرگونیِ مهمی به سوی استقلال سیاسیِ ایرانشهر بود که پس از فرومردن ساسانیان به خاموشی گرایید. رشیدالدین با توجه ویژه به این تحول مهم؛ که با روی کار آمدن غازان مسلمان نمودار شد، غازان را به‌عنوان وارث وجه شاهیِ قدرتِ ایلخانان مغول ایران (به تعارض مفاهیم شاهی و ایلخانی پیش‌تر پرداخته شد) می‌خواند و در این باره می‌نویسد:

> *هولاکوخان ... پادشاهی صاحب قران بود ... و تا این غایت از نسل او پادشاهان بزرگ و معتبر در ممالک ایران‌زمین و دیگر ممالک بوده‌اند و هستند و خلاصه آن خاندان و نقاوه و زبده ارکان شاه دین‌پناه ناصر دین‌الله غازان خان خلد مُلکه است ...* (رشیدالدین، ١٣٧٣: ٧٨١/٢).

شاید این مفهوم، در گفتار کاشانی؛ نویسنده تاریخ اولجایتو، زیباتر آشکار می‌شود که درباره‌ی غازان به‌عنوان واسطه‌ی خانان و پادشاهان مغول می‌نویسد:

« ... این پادشاه دولتیار که غره طره‌ی دولت و اول نوبت سلطنت و خلاصه واسطه‌ی خانان و زبده نقاوه‌ی پادشاهان مغول است» (القاشانی، ۱۳٤۸: ۲ و ۳).

با این تحول؛ یعنی تبدیل مقام و منصب خانی به پادشاهی، کوششی پررنگ‌تر در جامع‌التواریخ برای نمایاندن سیمای پادشاهانه‌ی سلاطینِ مسلمانِ مغول مشاهده می‌شود. رشیدالدین، غازان را وارث پادشاهی قدیم ایرانَ و ملکَ کیان معرفی می‌کند(رشیدالدین، ۱۳۵۸: ۱۲۹) و در انطباق سلاطینِ مسلمانِ مغول با پادشاه در فرهنگ سیاسیِ ایرانی، از شبیه‌سازی سلاطین مغولَ با پادَشاهان اساطیری و خسروان ساسانی نیز دریغ نمی‌کند.

رشیدالدین غازان را «جمشیدِ خورشیدْ طلعت» و کفایت او را در ملک‌داری و «اخلاق مغبوط شاهانِ نامدار و محسود خسروان کامکار» می‌خواند (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۲۸/۱ و ۲۹). هَمین نویسنده، در جای دیگر عهد سلطنت غازان را «مغبوط و محسود ادوار عهود دارا و اردوان و افریدون و انوشیروان» می‌شمارد (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱/۱) و جانشین او اولجاتیو را در اشعاری مدح‌آمیز «آفتاب خسروان» و «خسرو گیتی گشا» معرفی می‌کند (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ٤/۱) و چگونه نشستن او بر تخت پادشاهی را با بر تخت نشینی جمشید مقایسه می‌کند:

«جمشیدوار شاه نشست از فراز تخت در بسته آدمی و پری پیش او میان»

(رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۵/۱)

رشیدالدین در این راستا از بیان داستان‌های ساختگی به قرینه داستان‌های معروف پادشاهان باستانی دریغ نمی‌ورزد. او به بیان روایتی می‌پردازد که طی آن، غازان آهویی را شکار می‌کند به‌گونه‌ای که با یک تیر نُه زخم به بدنِ آن وارد می‌شود، و این حادثه را منسوخ کننده‌ی شکار معروفِ بهرام گور (٤۳۸-٤۲۰ م.) می‌داند؛ که پس از هزار و پانصد سال، در دوره‌ی نویسنده، هنوز نقش کتب و دیوارها بود.

بدین روی، نویسنده‌ی جامع‌التواریخ با پیوند زدن توصیف شاهان و سلاطین مغول با خاطره‌ی پادشاهان اساطیری و باستانی؛ که در دوران اقتدار ایران‌زمین حکم می‌راندند، در بازنمایی مفهوم ایران و پادشاهی ایران می‌کوشد.

بنابراین، با شبیه‌سازی سلاطین مسلمان مغول با پادشاهان اساطیری و باستانی ایران، رویکردی جدی به مبانی مشروعیت قدرت و حاکمیت در قالب فرهنگ ایرانی نمودار شد. شاید مبنای ایزدی قدرت شاهی و فرهی آن، از مفاهیم مهمی بود که از دوران غازان توجه جدی به آن ضروری‌تر به نظر می‌رسید. رویکرد به این مفاهیم، سلطان مسلمان مغول را از واسطه‌ای معنوی چون خلیفه‌ی عباسی یا «قاآن» مغول برای پیوند با منشأ الهی قدرت در نظریه‌ی خلافت اسلامی و «مشیت و اراده‌ی آسمان جاویدان» در سنت‌های مغولی بی‌نیاز می‌ساخت. بدین سبب رشیدالدین، غازان را «مظهر الهی» و «مصدر فیض نامتناهی» و جانشین او اولجایتو را «منبع زلال لطف لایزال، مَطلع هلال فیض ذوالجلال، منظور به نظر توفیق ربانی، مخصوص به تأیید و عنایت یزدانی، پادشاهِ دین‌پناه سایه‌ی لطف اِله و ... » می‌خواند (رشیدالدین،۱۳۷۳: ۲/۱) و در ابیاتی مدح‌آمیز سلطان محمدِ خدابنده را «سایه‌ی خاص آفریننده» معرفی می‌کند (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۷/۱).

امتیاز فرهی و فرهمندی سلاطین مغول نیز در گفتارهای رشیدالدین در جامع‌التواریخ بازتاب گسترده‌ای دارد. او غازان را از کودکی برخوردار از فر شاهی می‌داند که به سبب تابندگی و هویدایی این فرهی از شمایل او بود که پدربزرگش اباقاخان عنایت ویژه‌ای به وی داشت (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۲/۲ و ۱۲۱۰). هم‌چنین به کار بردن مفاهیم و ترکیب‌هایی چون «جمشید خورشیدْ طلعت»، «آفتاب خسروان» رویکرد به مفهوم پرتونورانی و جلوه‌ی‌خورشیدی فرهی را در فرهنگ ایرانی نشان می‌دهد (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ٤/۱ و ۲۸ و ۲۹).

نتیجه

بر پایه آنچه گفته شد، ایران به‌عنوان موجودیتی سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی از تشکیل دودمان شاهی ماد، بر پایه‌ی مؤلفه‌های اساسی چون سرزمین، جمعیت و حکومت شکل گرفت و در تاریخ ایران باستان مفهوم ایران و ایرانشهر در دوره‌ی ساسانی جلوه‌ای ویژه یافت. پس از سقوط ساسانی، این موجودیتِ مستقل، در کلیتی یک‌پارچه به نام دارالاسلام یا امت اسلامی ادغام شد. با وجود تکاپوهای پی‌گیر، عناصر ایرانی که در قالب چالش‌های سیاسی، مذهبی، اجتماعی، فرهنگی و قومی از سده‌های آغازینِ اسلامی نمودار شد، سقوط خلافت و تشکیل حکومت ایلخانی، فرصت ویژه‌ای برای بازپرداخت مفهوم ایران و ایرانشهر فراهم ساخت. جامع‌التواریخِ رشیدالدین فضل‌الله همدانی به‌عنوان نخستین تاریخ عمومی دوره‌ی ایلخانی که به تاریخ فرمانروایی هلاکو و جانشینان او می‌پردازد، نقش مهمی در بازنمایی مفهوم ایرانی در دوره‌ی ایلخانی دارد. انطباق بستر فرمانروایی هلاکو و ایلخانان با قلمرو پادشاهان باستانیِ ایران و شبیه‌سازی ایلخانان با پادشاهان ایرانی، کوششی مهم در جهت بازپرداختِ مفهوم ایران برپایه‌ی سرزمین، مردم و حکومت را نشان می‌دهد. پادشاهی در جامع‌التواریخ به‌عنوان بنیاد سیاسیِ هویت ایرانی، در چالش با خلافت و برتری دربارِ مرکزی، جایگاه مهمی در تحکیم استقلال سیاسی ایران و ایلخانان ایران دارد.

منابع :

۱- ابن عبری، غریغوریوس ابوالفرج اهرون (۱۳٦٤)؛ ***ترجمه‌ی تاریخ مختصر الدول***، ترجمه محمدعلی تاج‌پور و دکتر حشمت‌الله ریاحی، تهران: اطلاعات.

۲- اشپولر، برتوله (۱۳۷٤)؛ ***تاریخ مغول در ایران***، چاپ پنجم. ترجمه‌ی محمود میرآفتاب، تهران: علمی و فرهنگی.

۳- بیرونی، ابوریحان (۱۳۲۱)؛ ***ترجمه‌ی آثار الباقیه، باضافه‌ی حواشی و مقداری از ساقطات کتاب***، به قلم اکبر داناسرشت، متخلص به صیرقی، تهران: خیام.

٤- جوینی، علاءالدین عطاملک بن بهاءالدین محمد بن محمد (۱۳۷۰)؛ ***تاریخ جهان‌گشای***، جلد سوم، چاپ چهارم، به سعی و اهتمام و تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، تهرن: ارغوان.

۵- حمدالله‌بن ابی‌بکربن محمدبن نصر مستوفی قزوینی (۱۳٦٤)؛ ***تاریخ گزیده***، چاپ سوم، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.

٦- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی (۱۳۱۷)؛ ***دستور الوزرا، شامل احوال وزرای اسلام تا انقراض تیموریان***، با تصحیح و مقدمه‌ی سعید نفیسی، تهران: اقبال.

۷- دوستخواه، جلیل (۱۳۷۳)؛ «هویت ایرانی وهم یا واقعیت؟» ***ایران‌نامه***، سال دوازدهم،صص ۵۲۰-۵۰۹.

۸- رجب‌زاده، هاشم (۱۳۵۵)؛ ***آیین کشورداری در عهد رشیدالدین فضل‌الله همدانی***، تهران: توس.

۹- زریاب‌خویی، عباس (۱۳٦٦)؛ «سازمان اداری ایران در زمان حکومت ایلخانان (۱)»، ***مجله باستان‌شناسی و تاریخ***، تهران: شماره دوم، بهار و تابستان ۱۳٦٦.

۱۰- شعبانی، رضا (۱۳۷٤)؛ ***مبانی تاریخ اجتماعی ایران***، چاپ چهارم، تهران: نشر قومس.

۱۱- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۷٤)؛ ***نظام‌الملک***، تهران: طرح نو.

۱۲- ـــــــــــــ (۱۳۷۵)؛ ***زوال اندیشه سیاسی در ایران***، چاپ دوم، تهران: کویر.

۱۳- عقیلی، سیف‌الدین حاجی بن نظام (۱۳٦٤)؛ ***آثار الوزرا***، چاپ دوم، به تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی محدث، تهران: اطلاعات.

۱٤- فرای، ریچارد. ن (۱۳۷۳)؛ «هویت ایرانی در دوران باستان»، ***ایران‌نامه***، سال دوازدهم، صص ٤۳۷-٤۳۱.

۱۵- القاشانی، ابوالقاسم عبدالله‌بن محمد (۱۳٤۸)؛ ***تاریخ پادشاه سعید عنایت‌الدین و الدین اولجایتو سلطان محمد طیب‌الله مرقده***، به اهتمام مهین همبلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۶- لمبتون، آن (۱۳۷۲)؛ ***تداوم و تحول در تاریخ میانه‌ی ایران***، ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران: نشر نی.

۱۷- مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۵۲)؛ ***شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان***، تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان.

۱۸- مرتضوی، منوچهر (۱۳۷۰)؛ ***مسایل عصر ایلخانان***، چاپ دوم، تهران: آگاه.

۱۹- میر، سیروس (۱۳۷۳)؛ «گزیده‌ی ایده‌ی ایران»، ***ایران‌نامه***، سال دوازدهم، صص ۵۵۱-۵۶۰.

۲۰- ناصرالدین منشی کرمانی (۱۳۳۸)؛ ***نسائم‌الاسحار من لطائم الاخبار در تاریخ وزرا***، به تصحیح و مقدمه و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارمَوی محدث، تهران: دانشگاه تهران.

۲۱- همدانی، رشیدالدبین فضل‌الله (۱۳۵۸)؛ ***سوانح الافکار رشیدی***، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران و مرکز اسناد.

۲۲- ـــــــــــــــــ (۱۳۷۳)؛ ***جامع‌التواریخ***، به تصحیح و تحشیه‌ی محمد روشن، مصطفی موسوی، تهران: البرز.

۲۳- ـــــــــــــــــ (۱۹۴۵ م)؛ ***مکاتبات رشیدی***، گردآوری محمد ابرقوهی، به سعی و اهتمام و تصحیح محمدشفیع، به اضافه‌ی حواشی و فهارس، لاهور، نشریات پنجاب.

24- **Roby Julian and Fitzherlest Teresa, Ed, (1994)** ***The Court of the IL-Khans 1290-1340*****, Oxford: Oxford University Press, U.K.**